

به یاد آکوتو

شاهپور راسخ

برتر از آن، قلعهٔ قدیم آکوتو
مهرسرائی به شیوهٔ کهن و نو

تا به افق تپه‌های زنده و شاداب
چون که نظر افکنی بر او شب مهتاب

جاذبه‌ای داشت چون مدینهٔ رویا
مادّی و معنوی جمیع مهیا

خُطبهٔ خوبان خوش‌سُخن همه شیرین
شام حکایات جمله درخور تحسین

بر سر آن تپه‌ها طنین خوشی داشت
بهر دل دوستان ما کششی داشت

در دل من ماندنی است تا دم آخر
یکسره از دکه‌ای به دکهٔ دیگر

از همهٔ گفته‌ها و از همهٔ آثار
گنج گران‌قدری از کلام گهربار

میوهٔ اندیشه‌های ژرف جهان‌بین
زیور نغز یکی درختِ پُرآزین

سایه‌ور و سربلند و خرّم و سرشاد
هم چو درخت مبارکی اَبَدی باد

بر سر آن قلّه‌های سبز مُشجّر
کاخ سفیدی است سر به اوج کشیده

منظره‌ای چون خیال شاعر رنگین
گوئی آن کشور شه پریان است

مجمع عرفان در آن فضای بهشتی
هرچه تو خواهی در او ز نعمت گیتی

صحبت یاران نازنین همه دلچسب
صبح مناجات چون ندای ملائک

نغمهٔ موسیقی دو یار هنرمند
من چه بگویم که هرچه بود در آن جمع

خاطرهٔ روز گشت شهر فیوجی
در پی سوقاتهای تازه دویدیم

حمد کسی را سزد که دسته‌گلی ساخت
هدیهٔ یاران شد آن سفینهٔ عرفان

حاصل تحقیق اهل دانش و بینش
تازه‌تر از نوشکوفه‌های بهاری

مجمع عرفان برآستی چو درختی است
هر ورقش دفتری ز معرفت حق^[۴]

[۴] سعدی فرموده است: «برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار»